

تسری رقابت‌های ژئوپلیتیکی به تضادهای هویتی در خاورمیانه

عباس مصلی نژاد^۱*

چکیده

تحولات اجتماعی در کشورهای حوزه خلیج فارس، آسیای جنوب غربی، شرق مدیترانه و شمال آفریقا به‌عنوان اصلی‌ترین نشانه دگرگونی در ساختار اجتماعی، سیاسی و راهبردی کشورها تلقی می‌شود. این منطقه به‌عنوان «منطقه کمربند شکننده» در اندیشه «سائول کوهن» شناخته می‌شود. دگرگونی‌های اجتماعی در این حوزه جغرافیایی نه تنها منجر به تصاعد بحران و جابه‌جایی قدرت شده، بلکه زمینه‌های لازم برای تبدیل رقابت سیاسی به منازعه اجتماعی و جنگ داخلی را به وجود آورده است. علت اصلی تصاعد بحران در خاورمیانه را می‌توان تبدیل رقابت‌های ژئوپلیتیکی به تضادهای هویتی دانست. تحولات سیاسی خاورمیانه در سال‌های بعد از جنگ سرد تحت تاثیر ظهور پدیده هویت‌گرایی سیاسی و ایدئولوژیک قرار گرفته است. کشورهای خاورمیانه به دلیل تضادهای تاریخی گذشته بار دیگر در معرض جدال‌های امنیتی قرار گرفته‌اند. در این مقاله تلاش شده تا نقش رقابت‌های هویتی و ایدئولوژیک در روند رادیکالیزه شدن تحولات سیاسی و امنیتی خاورمیانه مورد بررسی قرار گیرد. به طور کلی، رادیکالیزه شدن خاورمیانه تابعی از نقش‌آفرینی گروه‌های هویتی، سیاسی و امنیتی تلقی می‌شود. رقابت‌های ایران، ترکیه و عربستان را می‌توان در فضای تضادهای هویتی و ایدئولوژیک خاورمیانه مشاهده نمود. بحران یمن، مصر، عراق و سوریه انعکاس تضادهای هویتی است که آثار خود را در تضادهای امنیت منطقه‌ای متبلور ساخته است. هر یک از بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ، رقابت‌های ژئوپلیتیکی خود را از طریق بازتولید مفاهیم و تحرک گروه‌های ایدئولوژیک دنبال می‌کنند.

واژه‌های کلیدی: تضادهای هویتی، رقابت‌های ژئوپلیتیک، خاورمیانه

۱- استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران

* نویسنده مسؤول، ایمیل: Mossalanejad@ut.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۹/۱۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۷/۱۸

فصلنامه سیاست جهانی، دوره سوم، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۳، صص ۳۶-۷

مقدمه

رادیکالیزه شدن تحولات خاورمیانه در سال‌های بعد از جنگ سرد ماهیت ایدئولوژیک و ژئوپلیتیکی دارد. نشانه‌های رقابت ژئوپلیتیکی را می‌توان در روابط ایران و عربستان در دوران‌های مختلف تاریخی به‌ویژه در سال‌های بعد از جنگ دوم جهانی به بعد مشاهده نمود. نشانه‌های رقابت ایدئولوژیک نیز ریشه در تضادهای مذهبی منطقه‌ای دارد. رشد اندیشه‌های وهابی در قرن ۱۸ و ۱۹ در شبه جزیره عربستان و منطقه حجاز را می‌توان عامل بنیادین گسترش چنین تضادهایی در جهان اسلام دانست. در قرن ۲۱ و در سال‌های بعد از فروپاشی ساختار دوقطبی، تحولات ژئوپلیتیکی تحت‌تأثیر نشانه‌های فرهنگی و هویتی قرار گرفته است. در این مقاله تأثیر رقابت‌های ژئوپلیتیکی بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی در خاورمیانه بر گسترش تضادهای هویتی مورد بررسی قرار گرفته است.

در این مقاله تلاش می‌شود تا موضوع «تسری بحران» مورد بررسی قرار گیرد. مطالبات اجتماعی سرکوب‌شده زمینه لازم برای ظهور بحران‌های اجتماعی را به وجود می‌آورد. بحران‌های اجتماعی، عامل مؤثری در جابه‌جایی قدرت و گسترش منازعه تلقی می‌گردد. در برخی از کشورهایی که در معرض بیداری اسلامی قرار داشته‌اند، رقابت گروه‌های سیاسی زمینه جنگ داخلی را به‌وجود آورده است. جنگ داخلی در یک کشور آثار خود را در سایر حوزه‌های جغرافیایی منعکس می‌سازد. به طور کلی می‌توان این موضوع را مورد توجه قرار داد که بحران در ترکیه، عراق و مصر را می‌توان انعکاس اجتناب‌ناپذیر جنگ داخلی در سوریه دانست (نیاکویی، ۱۳۹۱: ۱۸۵). تحولات مصر و تونس در سال‌های آغازین بهار عربی با شتاب قابل توجهی گسترش یافته و آثار خود را در سایر کشورها منعکس ساخته است. در این فرآیند، ارتش و نیروهای سیاسی قالب‌های گفتمانی متفاوتی از ادبیات سیاسی و سازوکارهای اجرای قدرت را پیگیری می‌نمایند. کودتای ژنرال عبدالفتاح السیسی علیه محمد مرسی در مصر را می‌توان نماد تضادهای نهفته بازیگران درون‌ساختاری

خاورمیانه دانست. چنین تضادهایی در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی نیز وجود دارد. الگوی اصلی کنش قدرت‌های بزرگ در چنین شرایطی را می‌توان مدیریت بحران دانست. نشانه‌های چنین فرایندی را می‌توان در کشورهای همانند یمن، لیبی، سوریه، مصر و عراق مورد توجه قرار داد. ظهور گروه تکفیری "داعش" نشان می‌دهد که شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی تحت تاثیر موضوعات هویتی قرار گرفته است. داعش را می‌توان نماد گسترش بحران ژئوپلیتیکی از طریق نشانه‌های هویتی دانست. نشانه‌هایی که آثار خود را در شکل‌بندی قدرت و امنیت بازیگران منطقه‌ای منعکس می‌سازد. چنین بازیگرانی همواره تلاش دارند تا اهداف راهبردی خود را از طریق ادبیات هویتی پیگیری نمایند.

بحران انتظارات فراینده واقیعت اجتناب‌ناپذیر سیاست، قدرت و امنیت در خاورمیانه خواهد بود. هرگاه در کشورهای توسعه‌نیافته که دارای ساختار اقتدارگرا هستند، روندهایی از کنش دموکراتیک ظهور یابد، زمینه برای تصاعد انتظارات و مطالبات گروه‌های اجتماعی ایجاد می‌شود. تصاعد انتظارات در خاورمیانه نیازمند مفاهیم و زیرساخت‌های هویتی می‌باشد. هرگونه تحول سیاسی می‌تواند آثار خود را در ارتباط با فضای امنیتی به‌جا گذارد. کنش بازیگران بین‌المللی را می‌توان به‌عنوان یکی از عوامل سرعت‌دهنده به فرایند تحولات دانست (شجاعی‌زند، ۱۳۷۶: ۷۲).

درباره روندهای امنیت‌سازی خاورمیانه پرسش‌های زیادی وجود دارد. بحران عراق، سوریه و یمن را می‌توان انعکاس تضادهای هویتی در فرآیند رقابت‌های ژئوپلیتیکی دانست. در این فرآیند، بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ اهداف ژئوپلیتیکی خود را از طریق سازوکارهای هویتی پیگیری می‌کنند. هر یک از این بازیگران تلاش دارند تا زمینه‌های لازم برای غلبه بر سایر بازیگران را فراهم آورند. در چنین شرایطی سؤال اصلی و سؤالات فرعی مقاله را می‌توان به شرح ذیل ارائه داد: سؤال اصلی امنیتی در حوزه یمن، عراق و سوریه می‌باشد. از آنجایی که چنین تضادهایی ماهیت ایدئولوژیک، هویتی و ژئوپلیتیکی دارد، بنابراین می‌توان سؤال اصلی مقاله را در این قالب مطرح نمود که: «علت اصلی گسترش تضادهای هویتی و

تبدیل آن به رقابت‌های امنیتی بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ در خاورمیانه کدام است؟» تبیین تضادهای امنیتی خاورمیانه از طریق شناخت رقابت بازیگران محیطی و درک واقعیت‌های مفهومی و تحلیلی بازیگران امکان‌پذیر خواهد بود. هرگونه رقابت ژئوپلیتیکی آثار خود را در محیط امنیتی منعکس می‌سازد. چنین رقابت‌هایی عموماً انعکاس تضادهای مفهومی، ایدئولوژیک و هویتی خواهد بود. باتوجه به چنین نشانه‌هایی می‌توان پرسش‌های فرعی مقاله را به شرح ذیل تبیین نمود:

- تأثیر بهار عربی بر نقش‌یابی گفتمان‌های مذهب‌گرا در خاورمیانه چگونه است؟
- ریشه‌های تاریخی و تحلیلی گروه‌های تکفیری در خاورمیانه چگونه شکل گرفته است؟

۱-۱. چارچوب نظری پژوهش

درباره تبدیل رقابت‌های هویتی به تضادهای ژئوپلیتیکی رویکردهای مختلفی ارائه شده است. هر یک از نظریه‌پردازان تلاش دارند تا تحولات منطقه‌ای خاورمیانه را براساس رهیافت‌های مورد نظر خود تحلیل و آینده سیاسی را پیش‌بینی نمایند. پیدایش گروه‌های تکفیری را می‌توان در آسیای جنوب غربی، آسیای مرکزی، قفقاز و شرق مدیترانه مشاهده نمود. گروه‌های تکفیری تحت حمایت ایدئولوژیک، سیاسی و امنیتی عربستان، محور اصلی بحران‌های سوریه، عراق، یمن، لیبی و لبنان محسوب می‌شوند. در این ارتباط می‌توان نقش گروه‌های تکفیری همانند طالبان، القاعده، جبهه النصره، داعش و دولت خلافت اسلامی را در روند رادیکالیزه شدن تحولات سیاسی خاورمیانه و گسترش بحران امنیتی مشاهده نمود (دکمجیان، ۱۳۷۷: ۶۵).

رادیکالیزه شدن تحولات سیاسی و امنیتی خاورمیانه با رویکردهای مختلفی تبیین گردیده است. هر نظریه‌پرداز بر اساس قالب‌های تحلیلی و ادراکی خود به تبیین دلایل و فرایند گسترش بحران خاورمیانه می‌پردازد. برخی از اندیشمندان روابط بین الملل از برداشت و نگرش تهدید محور در تعیین محیط امنیتی منطقه‌ای استفاده می‌

نمایند. "باری بوزان"^۱ مفهوم مجموعه امنیتی برای درک امنیت منطقه‌ای و اینکه چگونه دولت‌های منطقه در درون این مجموعه با یکدیگر تعامل می‌نمایند، را بیان نمود. درک واقعیت‌های امنیتی عراق بدون توجه به شاخص‌های هویتی "داعش" امکان‌پذیر نیست. واقعیت‌های کنش راهبردی آمریکا در خاورمیانه نشان می‌دهد که چنین نیروها و سازمان‌هایی نمی‌توانند به‌عنوان پشتوانه سیاسی و ائتلاف منطقه‌ای آمریکا محسوب شوند. علت آن را باید در گسترش تضادهای غیرقابل کنترل دانست. تضادهایی که تمامی هزینه‌های نیروی انسانی و منابع مالی آمریکا در عراق و منطقه را بی‌اثر می‌سازد. اولین بار واژه و مفهوم داعش در شرایطی مطرح شد که نشانه‌هایی از تسری بحران سوریه به عراق مورد توجه روزنامه‌نگاران و تحلیل‌گران موضوعات راهبردی قرار گرفت.

۲. ژئوپلیتیک هویت و قدرت در خاورمیانه

تنش‌های موجود میان ایران، عربستان، ترکیه و مصر را باید تلاش بی‌وقفه برای اثرگذاری بر مؤلفه‌های امنیت منطقه‌ای در خاورمیانه دانست. ارزیابی تحولات خاورمیانه نشان می‌دهد که جدال‌های امنیتی در این حوزه ژئوپلیتیکی از سال ۲۰۰۶ به بعد افزایش قابل توجهی پیدا کرده است. علت آن را باید در هویتی‌شدن رقابت‌های ژئوپلیتیکی در منطقه دانست. در این شرایط کشورهای همانند ایران و عربستان در دهه ۱۹۹۰ به بعد موقعیت خود را در امنیت منطقه‌ای افزایش داده و هر یک تلاش دارند تا شکل جدیدی از معادله قدرت، امنیت و سیاست ژئوپلیتیکی را کنترل نمایند (حشمت‌زاده ۱۳۸۷: ۱۴۲).

راهبرد امنیتی آمریکا نیز معطوف به تصاعد بحران و تهدیدهایی می‌باشد که مبنای هویتی دارد. نشانه‌های تضاد هویتی در خاورمیانه را می‌توان براساس رهیافت «هلال شیعی» مورد ارزیابی قرار داد. نظریه هلال شیعی را باید نقطه گسترش تضادهای هویتی کشورهای عربی با ایران دانست. در این مقاله تلاش می‌شود تا رابطه بین هویت با موازنه

¹ Barry Buzan

منطقه‌ای مورد ارزیابی قرار گیرد. تبیین این موضوع در شرایطی امکان‌پذیر است که بتوان نتیجه تضادهای هویتی را در بحران‌های منطقه‌ای مورد ملاحظه قرار داد.

بحران امنیتی سوریه آثار و پیامدهای قابل توجهی بر امنیت منطقه و سیاست بین الملل به جا گذاشته است. اولین آثار و نشانه آن را می‌توان در ارتباط با تضادهای منطقه‌ای ایران، ترکیه و عربستان مورد توجه قرار داد. هریک از سه کشور یاد شده تلاش دارند تا بر فرایندهای سیاسی و امنیتی سوریه در محیط منطقه‌ای خاورمیانه اثرگذار باشند. به موازات چنین فرایندی، نشانه‌هایی از جنگ سرد آمریکا - روسیه در حال شکل‌گیری است. ادبیات سیاسی رهبران روسیه و آمریکا در نقطه مقابل یکدیگر قرار گرفته است. هریک از رهبران دو کشور در تلاشند تا دیگری را متهم به اتخاذ الگوهای نمایندگی که مغایر با ثبات، امنیت و تعادل منطقه‌ای است.

تضادهای سیاسی آمریکا و روسیه را می‌توان مبین به کارگیری الگوهای مبتنی بر کنش هژمونیک ایالات متحده در نظام بین‌الملل و تحولات سیاسی خاورمیانه دانست. برای تحقق چنین اهدافی، آمریکا در تلاش است تا دگرگونی‌های سیاسی و امنیتی در سوریه را با هدف جای‌گزینی حکومتی به انجام رساند که دارای رویکرد سیاسی محافظه‌کارانه در نظام امنیت منطقه‌ای خاورمیانه باشد. الگوهای مبتنی بر یک‌جانبه‌گرایی را آمریکا در ارتباط با موضوع سپر دفاع موشکی و همچنین تحولات منطقه بالکان دنبال نموده است. (برزگر، ۱۳۸۶: ۴۵).

۲-۱. تأثیر گفتمان‌های هویتی بر شکل‌بندی ژئوپلیتیکی خاورمیانه

تغییر در شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی تابعی از دگرگونی در قالب‌های گفتمانی نظام جهانی و بازیگران منطقه‌ای محسوب می‌شود. در این ارتباط، شاهد تغییر در مفهوم منطقه و رقابت‌های منطقه‌ای نیز بوده‌ایم. منطقه در نگرش ژئوپلیتیکی مفهومی محسوب می‌شود که بخشی از حوزه جغرافیایی را دربر گرفته و دارای ساختار و تقسیم‌بندی‌های مشخص باشد. به همین دلیل است که در نگرش کلاسیک بخشی از مرزها، ماهیت آبی، برخی ماهیت سرزمینی داشته‌اند (Hafeznia, 2011: 1).

هویت به عنوان مفهوم اصلی اثرگذار بر معادله امنیت منطقه‌ای خاورمیانه تلقی می‌شود. هویت‌گرایی آثار خود را در بسیاری از منازعات منطقه‌ای و رقابت کشورهای همانند ایران، عربستان، ترکیه و مصر به جا گذاشته است. در این فرایند، قدرت‌های بزرگ از جمله ایالات متحده نیز نقش تشدیدکننده بحران‌های منطقه‌ای را ایفاء می‌نمایند. سیاست آمریکا برای بسیاری از قدرت‌های بزرگ ماهیت تهدیدکننده دارد. "استفان والت" بر این اعتقاد است که هرگاه دولتی با یک قدرت تهدیدکننده بالقوه بین المللی روبرو گردد، با یک انتخاب راهبردی بین موازنه‌گرایی و یا دنباله‌روی از بازیگر هژمون مواجه می‌شود.

واقع‌گرایان عموماً با این گزاره موافقت می‌کنند که در ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل، انگیزه قدرتمندی برای موازنه‌گرایی بین دولت‌ها وجود دارد. دولت‌هایی که در برابر محدودیت‌های نظام هژمون قرار می‌گیرند، عموماً در حمایت از طرف ضعیف‌تر جمع می‌شوند. تحقق این امر در شرایطی حاصل می‌شود که کشورهای موازنه‌کننده از قدرت لازم برای بازدارندگی و یا اقدامات تدافعی برخوردار باشند. همکاری ترکیه، عربستان، اتحادیه عرب و شورای همکاری خلیج فارس با ایالات متحده را می‌توان نشانه‌هایی از سیاست الحاق با قدرت موثر و هژمون دانست (Walter, 2006: 24)

سیاست بین‌الملل عموماً در شرایط توازن و تعادل شکل نمی‌گیرد. به همان گونه‌ای که ساختار بخشی از واقعیت نظام بین‌الملل محسوب می‌شود، کنش کشورها در سیاست بین‌الملل نیز ماهیت لایه‌بندی شده و غیر متوازن دارد. هر گونه شکل‌بندی ساختاری در نظام بین‌الملل دارای ویژگی‌های کارکردی خاص خود است. اگر ساختار، چگونگی توزیع قدرت در سیاست بین‌الملل را منعکس می‌سازد، طبیعی است که بازیگران قدرتمند از ابزارهای متنوع تری برای اعمال قدرت در راستای تحقق اهداف راهبردی خود برخوردارند. دیپلماسی در نگرش ساختاری به مفهوم کاربرد ابزارهای متنوع برای تحقق اهداف راهبردی می‌باشد. طبیعی است که

¹ Stephan Walt

«دیپلماسی اجبار^۱» معنای واقعیت‌کنش بازیگران در نگرش ساختاری به سیاست بین‌الملل محسوب می‌شود (Tenet, 2000: 35). در بین نظریه پردازان روابط بین‌الملل، افرادی همانند رابرت اکسلرد^۲، آکساندر جورج^۳ و همچنین پل ویلیامز^۴ موضوع دیپلماسی اجبار در سیاست بین‌الملل را به مفهوم گزینه جانشین اقدامات نظامی می‌دانند. اکسلرد بر این اعتقاد است که اگر در فرایند سیاست بین‌الملل کشورها حاضر به پذیرش دیپلماسی اجبار و یا متقاعدسازی از طریق ابزارهای اجبارآمیز نگردند، در آن شرایط زمینه برای شکل‌گیری جنگ به وجود می‌آید. به این ترتیب، دیپلماسی اجبار به منزله بهره‌گیری از ابزارهای دیپلماتیک و امنیتی برای تحقق اهداف راهبردی می‌باشد. اهدافی که اگر مورد توجه بازیگران رقیب قرار نگیرد، با واکنش بازیگر قدرتمندتر روبرو می‌شود. به طور کلی، کشورهایی که از قدرت ساختاری در سیاست بین‌الملل برخوردارند، از توانایی‌های ابزاری خود برای کاربرد اقدامات مسلحانه بهره می‌گیرند (George & Simons, 1994: 65).

«مرشایمر^۵» بر این اعتقاد است که دولت‌ها نسبت به تحولات محیط منطقه‌ای و بین‌المللی واقف هستند. آنان به شیوه‌ای راهبردی درباره موضوعات بین‌المللی تأمل می‌کنند. از سوی دیگر، این موضوع را دولت‌ها و به ویژه قدرت‌های بزرگ مورد توجه قرار می‌دهند که چگونه می‌توان در محیط آنارشی سیاست بین‌الملل، بقا و تداوم امنیت خود را تضمین نمایند. به این ترتیب، علت اصلی به کارگیری دیپلماسی اجبار و تصاعد بحران آمریکا در سوریه را می‌توان هژمونیک‌گرایی راهبردی دانست. این رویکرد براساس رهیافت «نئورئالیسم^۶» تهاجمی جان مرشایمر قابلیت تبیین دارد. درباره علل تداوم منازعه در خاورمیانه و سیاست امنیتی پرمخاطره آمریکا در این حوزه جغرافیایی، رویکردهای متفاوتی ارائه شده است. اگرچه شواهد نشان می‌دهد که همواره سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه با چالش‌های امنیتی روبه‌رو بوده

¹ Coercive Diplomacy

² Robert Exlerd

³ Alexander George

⁴ Paul Williams

⁵ Mershimer

⁶ New Realism

است. اما چگونگی این چالش‌ها در دوران بعد از به قدرت رسیدن اوباما با تغییراتی روبرو گردیده است. اوباما تلاش نمود تا سیاست مقابله با دولت‌های اقتدارگرا را در دستور کار قرار دهد. چنین فرآیندی از مصر و تونس آغاز شد. اما به گونه مرحله‌ای به حوزه دیگری از کشورهای منطقه‌ای منتقل گردید که دارای ساختار قدرت رادیکال بوده و از سیاست مقاومت در برابر تهدیدات ژئوپلیتیکی آمریکا بهره می‌گیرند (اسنایدر، ۱۳۸۴: ۶۵).

در چنین فرآیندی از یک سو شاهد تغییر در فضای ژئوپلیتیکی خاورمیانه می‌باشیم. از سوی دیگر، تضادهای منطقه‌ای در این حوزه جغرافیایی گسترش قابل توجهی پیدا کرده است. تضادهایی که ماهیت مخاطره‌آمیز امنیتی داشته و از سوی دیگر بر شکل‌بندی قدرت، امنیت و فرآیند کنش سیاسی بازیگران تأثیرگذار بوده است. در سال‌های بعد از جنگ سرد، می‌توان شاهد فرآیندی بود که براساس آن روابط بازیگران منطقه‌ای با کشورهای همجوار یا قدرت‌های بزرگ براساس دو الگو سازمان‌دهی شده است. الگوی اول معطوف به گسترش «همبستگی‌های منطقه‌ای»^۱ و درک یکسانی از الگوی امنیت منطقه‌ای است. این امر در حوزه واحدهای منطقه‌ای به انسجام و همکاری منطقه‌ای منجر می‌شود. تلاش برای سازمان‌دهی پیمان‌های منطقه‌ای در زمره چنین ضرورت‌هایی تلقی می‌شود (Haass, 2005:13).

مطالعات امنیتی، در دهه ۱۹۹۰ با تغییرات الگوواره‌ای در مقایسه با سال‌های جنگ سرد روبرو گردید. علت آن را می‌توان ظهور بازیگران جدیدی دانست که نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست بین‌الملل و فرآیندهای تحول منطقه‌ای ایفا نمودند. «جیمز روزنا» بر این اعتقاد است که عصر جدید با جلوه‌هایی از منازعه غیرقابل کنترل روبرو شده است. وی نظریه «سیاست و امنیت در جهان آشوب‌زده»^۲ ارائه داد. براساس این نظریه، ماهیت قدرت و منازعه در نظام منطقه‌ای و بین‌المللی دگرگون گردیده و بازیگران جدیدی توانسته‌اند بر معادله قدرت تأثیر به جا گذارند.

^۱ Regional Cohesion

^۲ Politics in a Turbulence World

۲-۲. هویت‌گرایی و امنیت آشوب‌زده در خاورمیانه

امنیت در فضای آشوب‌زده دارای ماهیت، نشانه‌ها و ابزارهای کاملاً متفاوتی خواهد بود. در چنین فرآیندی نظم جهانی براساس الگوهای بالنده جدید شکل می‌گیرد. از دل ویرانه‌های جنگ سرد، نظم نوین به گونه‌ای تدریجی در حاشیه پا می‌گیرد. این نظم در واکنش به مرکز پدیدار می‌شود. چنین فرآیندی نشان می‌دهد که آشوب حاکم بر جهان عمیقاً غیرخطی است و به شکل ناموزون و غیر یک دست سر برمی‌آورد (Reynolds, 2011: 75). به همین دلیل است که او با تلاش نمود تا سیاست محدودسازی قدرت کشورهای رادیکال را از طریق آشوب سیاسی، انقلاب‌های رنگی، جنگ نرم و گسترش بحران پیگیری نماید. این الگو در کشورهای مختلفی از جمله سوریه مورد استفاده قرار گرفته است. بهره‌گیری از الگوی یاد شده را می‌توان بخشی از رفتار امنیتی او با ما در شرایطی دانست که نیروهای مقاومت محور اصلی رویارویی با منافع امنیتی آمریکا و اسرائیل در خاورمیانه محسوب می‌شوند. برای مقابله با فضای امنیت و سیاست آشوب‌زده، تحلیل‌گران و استراتژیست‌های آمریکایی، معادله کنترل محیط امنیتی خاورمیانه را مورد تاکید قرار دادند. به عبارت دیگر می‌توان کنترل خاورمیانه را به عنوان نماد کنترل محیط امنیتی در سیاست بین‌الملل دانست. این امر به مفهوم آن است که در عصر زایش هویت‌های ایدئولوژیک و منطقه‌گرایی هویتی، امکان گسترش منازعات منطقه‌ای در خاورمیانه بیش از سایر حوزه‌های جغرافیایی خواهد بود. در چنین شرایطی، امنیت خاورمیانه از اهمیت و مطلوبیت بیشتری در سیاست منطقه‌ای آمریکا برخوردار گردید (ابراهیم، فواد ۱۳۸۷: ۶۳).

۳. هویت‌گرایی تکفیری در جنگ نامتقارن منطقه‌ای سوریه

بازیگران هویت‌گرا در خاورمیانه از نقش و کنش ابتکاری برخوردارند. به طور کلی می‌توان تاکید داشت که در فضای رقابت‌های منطقه‌ای و منازعه نامتقارن بازیگر منطقه‌ای از ابتکار عمل موثرتری بهره می‌گیرد. علت این امر را می‌توان تنوع حوزه کنشگری دانست. «قدرت هویت» می‌تواند جلوه‌هایی از مقاومت سیاسی و امنیتی را

به وجود آورد. چنین روندی زمینه‌ساز تداوم فرآیند مقاومت در محیط ساختاری نظام بین‌الملل محسوب می‌شود.

تبیین سازوکارهای کنترل و مقابله با داعش بدون تجزیه و تحلیل دقیق عناصر فکری و اعتقادی چنین مجموعه‌هایی امکان‌پذیر نیست. این گروه شبه نظامی که هم اکنون به سلاح‌های سنگین نیز دست یافته‌اند؛ در دو سال گذشته موقعیت خود را ارتقا داده است. تحقق چنین اهدافی بدون توجه به نقش سیاسی کشورهای منطقه و قدرت‌های بزرگ امکان‌پذیر نخواهد بود.

اگرچه در شرایط موجود، گروه تشکیل‌دهنده داعش ترجیح می‌دهند تا از مفاهیم تاریخی همانند خلافت استفاده نموده و عبارت «دولت خلافت اسلامی» را مورد استفاده قرار می‌دهند، اما درک این مجموعه بدون تبارشناسی داعش امکان‌پذیر نمی‌باشد. مجموعه‌هایی که نام داعش به معنای «دولت اسلامی عراق و شامات» مورد استفاده قرار می‌دهند، اگرچه از سیاست منطقه‌ای آمریکا و اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ انتقاد به عمل می‌آورند، اما آنان در زمره افراد و گروه‌هایی هستند که محور اصلی تعارض خود را با ایران و شیعیان قرار داده‌اند. شیعیانی که به‌عنوان پایگاه اجتماعی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی ایفای نقش می‌کنند، در تفکر داعش به عنوان محارب با خدا و رسول خدا تلقی می‌شوند (سلطانی فر، ۱۳۸۶: ۶۳). بخش قابل توجهی از نیروهای داعش را باید در زمره بقایای حزب بعث عراق دانست. داعش ترکیبی از نیروهای سازمان‌یافته مذهبی و بقایای نیروهای سازمانی حزب بعث می‌باشد. به عبارت دیگر، داعش را باید ترکیبی از نیروهای تکفیری و تکریتی در عراق دانست. بنابراین محدودسازی داعش از طریق سازوکارهای بنیادین و ساختاری امکان‌پذیر است. اقدامات تاکتیکی آمریکا علیه داعش نمی‌تواند نتایج موثری در کنترل و محدودسازی چنین بازیگرانی داشته باشد.

۴. تاثیر بهار عربی بر نقش‌یابی گفتمان‌های مذهب‌گرا در خاورمیانه

دگرگونی‌های سیاسی در فرایند بیداری اسلامی در تونس آغاز شد. چنین روندی آثار سیاسی و اجتماعی خود را به کشورهای مصر، لیبی، بحرین و یمن منتقل کرده است.

در این فرآیند زمینه برای رویارویی گروه‌های هویتی به وجود آمده است. در هر کشوری شکل خاصی از رویارویی هویتی مشاهده می‌شود. چنین فرآیندی در آسیای جنوب غربی معطوف به رویارویی گروه‌های سلفی و تکفیری علیه شیعیان می‌باشد. علت آن را می‌توان اعاده تضادهای هویتی گروه‌هایی دانست که دارای گفتمان اسلامی بوده و شکل خاصی از اندیشه سیاسی معطوف به قدرت، حکومت و اثربخشی منطقه‌ای را پیگیری می‌نمایند. هرگونه نقش‌آفرینی شیعیان آثار خود را در ساختار سیاسی و امنیتی منطقه به جا گذاشته است. تضادهای ژئوپلیتیک با نشانه‌هایی از تضادهای هویتی روبرو شده است (احمدی، ۱۳۸۶: ۴۵).

در این فرآیند، تعارض به عنوان موضوعی اجتناب‌ناپذیر محسوب شده که زمینه رویارویی گروه‌های مختلف را فراهم می‌آورد. روند تصاعد بحران و انتقال الگوهای منازعه اجتماعی در کشورهای مختلف را می‌توان در قالب نظریه «تسری بحران» مورد توجه قرار داد. زمانی که حکومت‌های جدید ظاهر می‌شوند و از آسیب‌های ناشی از بحران مشروعیت جان سالم به در می‌برند، شهروندان قادرند تا حوزه‌هایی را که زمانی در آن بی‌اراده بوده‌اند را تحت تاثیر قرار دهند. شهروندانی که تحت تأثیر موج‌های سیاسی و قالب‌های مربوط به بحران هویت در کشورهای خاورمیانه قرار می‌گیرند، به دلیل فقدان زیرساخت‌های اجتماعی و نهادی با نشانه‌هایی از آشوب روبه‌رو می‌شود. این موضوع را اولین بار ساموئل هانتینگتون در اوایل دهه ۱۹۷۰ و در انتقاد از فرایند حمایت آمریکا از شکل‌بندی‌های رشد اقتصادی در کشورهای در حال توسعه ارائه نمود (ابوطالبی، ۱۳۸۴: ۷۳).

۳-۱. بازتولید رقابت‌های ایدئولوژیک و تضادهای هویتی در روند بهار عربی

اگر درصدد ارزیابی شدت بحران در کشورهای خاورمیانه باشیم، دگرگونی‌های سیاسی در سوریه، لیبی و یمن بیش از سایر کشورها به خشونت سیاسی و امنیتی منجر شده است. چنین روندی را می‌توان به‌عنوان یکی از عواملی دانست که زیرساخت‌های لازم برای شکل‌گیری بحران در سایر حوزه‌های جغرافیایی را امکان‌پذیر می‌سازد. اگر خواسته باشیم روند منازعات منطقه‌ای را مورد ارزیابی قرار دهیم،

در آن شرایط می‌توان بر این موضوع تأکید داشت که موج ناآرامی‌ها در ژانویه ۲۰۱۱ از مراکش و تونس شروع شد و به آسانی افزایش یافت، چرا که جنگ داخلی برای خاورمیانه ناآشنا و بیگانه نبود. روندهای تاریخی حوزه ژئوپلیتیکی خاورمیانه همواره نشانه‌هایی از منازعه و جنگ داخلی را منعکس می‌سازد. با پایان دوره استعماری، الجزایر، مصر، ایران، عراق، اردن، لبنان، لیبی، عمان، سوریه و یمن همگی از شورش‌ها و جنگ‌های داخلی مهمی آسیب دیده‌اند که صدها هزار نفر از شاهدان زنده آن را شهادت می‌دهند. نظریه پردازان امنیت منطقه‌ای از جمله "دانیل بیمن" در مطالعات خود به این جمع‌بندی رسیده‌اند که جنگ داخلی می‌تواند زمینه‌های رادیکال شدن بخش‌هایی از جمعیت را فراهم سازد. روند فوق منجر به حمایت توده‌ها از ایده‌ها و ارزش‌هایی می‌شود که در گذشته ارزش زیادی برای آن قایل بودند، اما آن را کنار گذاشته بودند. در شرایطی که کشورهای خاورمیانه با نشانه‌هایی از ثبات سیاسی در چارچوب نظام‌های اقتدارگرا قرار داشتند، انتظارات جامعه افزایش یافته اما امکان بروز چنین مطالباتی صرفاً در دوران بعد از جابه‌جایی و یا تغییرات سیاسی اولیه در کشورهای هدف حاصل می‌شود.

۲-۳. موج‌های تحول سیاسی و گفتمان‌های متعارض در روند بحران خاورمیانه

رهیافت‌های مختلفی درباره جابه‌جایی قدرت سیاسی وجود دارد. تحولات سیاسی خاورمیانه در چارچوب فرایند بیداری اسلامی نشان می‌دهد که حکومت‌ها تحت تاثیر شرایط فشارهای سیاسی و اجتماعی فرو می‌پاشند. به موازات چنین فرایندی، نظام‌های سیاسی می‌توانند از ابزار جنگ در جهت بسیج توده‌های اجتماعی به منظور استحکام ساختار سیاسی استفاده کنند. چنین فرایندی منجر به گسترش پوپولیسم گردیده و زمینه افزایش اقتدار حکومت‌ها را به وجود می‌آورد. حکومت‌های پوپولیستی و نظام‌های سیاسی اقتدارگرای خاورمیانه، مشروعیت سیاسی خود را از طریق سازوکارهای کاربرد قدرت پیگیری می‌نمایند.

تجربه سیاسی خاورمیانه نشان داده است که سرنوشت و فرجام حکومت‌های اقتدارگرا به روندهایی از آشوب و بی‌ثباتی سیاسی منجر می‌شود. در موارد بسیاری،

جنگ‌های داخلی تکرار می‌شوند و چرخه‌ای از خشونت که ممکن است برای یک دهه یا بیشتر تداوم داشته باشد را ایجاد می‌کنند. با توجه به چنین فرایندی، می‌توان بر این موضوع تاکید داشت که آینده تحولات اجتماعی، سیاسی و امنیتی بیداری اسلامی در خاورمیانه تابعی از رقابت گروه‌های سیاسی می‌باشد که دارای گفتمان‌های مذهبی رقیب می‌باشند. ارزیابی تحولات خاورمیانه نشان می‌دهد که فرایند بیداری اسلامی نتایج پرمخاطره امنیتی را در حوزه جغرافیایی آسیای جنوب غربی تا شرق مدیترانه و شمال آفریقا به‌جا گذاشته است. روندی که براساس نشانه‌هایی از بیداری اسلامی ظهور یافته و در نهایت به رویارویی گفتمانی گروه‌های سلفی با شیعیان در حوزه‌های مختلف جغرافیایی گردیده است (Weiss & Stuart, 2011:31). درباره علل گسترش منازعات سیاسی و تصاعد بحران در کشورهای حوزه بیداری اسلامی رهیافت‌های مختلفی ارائه شده است. هر رهیافت را می‌توان به‌عنوان یکی از عوامل تاثیرگذار بر فرایندهای بیداری اسلامی و رویارویی گفتمان‌های رقیب در خاورمیانه دانست. روندی که از مصر آغاز شد، آثار خود را در رویارویی گروه‌های رقیب عراق منعکس نموده است (امرای، ۱۳۸۳: ۷۲).

۳-۳. نقش نیروهای اجتماعی در گسترش رقابت‌های هویتی خاورمیانه

به‌طور کلی می‌توان این موضوع را مورد توجه قرار داد که هرگونه تحول اجتماعی، منجر به گسترش رادیکالیسم گردیده و این امر را می‌توان در زمره عوامل تصاعد دهنده بحران دانست. برخی از نظریه‌پردازان بر این اعتقادند که: «روند رادیکالیسم، تعداد رهبران گمنام را افزایش داده است. رقابت سیاسی ماهیت تعارضی پیدا نموده و در نتیجه می‌توان شاهد جدال نخبگان و گروه‌های سیاسی بود که در سال‌های ۲۰۱۱ به بعد اهداف نسبتاً یکسان و مشترکی را پیگیری می‌کردند. در این شرایط، نخبگان رادیکال، افرادی را که زمینه مطرح شدن آنها وجود داشته است را از میدان به در کرده‌اند. جوامعی که در گذشته خصومت کمتری را نشان داده‌اند، ممکن است دچار شکاف شوند و زمینه‌های دشمنی و تفرقه بیشتری در آنها شکل گیرد. در نتیجه زمینه‌های هماهنگی اجتماعی در آنها متزلزل و کم‌رنگ می‌شود. در چنین شرایطی،

تاثیرات جنگ داخلی به کشورهای اطرافش هم ممکن است سرایت کند، خصوصاً زمانی که درگیری‌ها موجب کشته‌های قابل توجهی شوند» (نیاکویی، ۱۳۹۱: ۷۵).

تحولات سیاسی که در سوریه شکل گرفت و منجر به گسترش جنگ داخلی گردید، شمار پناهندگان را در مقیاس وسیعی افزایش داده است. این امر موجب گسترش منازعات تصاعدی‌بنده‌ای گردیده که توسط گروه‌های رادیکال و تروریست اعمال می‌گردد. گسترش بحران انعکاس ایجاد خلاء قدرت در کشورهایی است که فاقد زیرساخت‌های اجتماعی برای مشارکت سیاسی می‌باشد. پیشینه تاریخی کشورهای منطقه‌ای عامل نابسامانی‌های اجتماعی و امنیتی گردیده و از سوی دیگر موجب رادیکال شدن جمعیت کشورهای همسایه شده است (Shadid, 2011: 25).

در چنین فرایندی، گروه‌هایی در معرض رادیکالیسم قرار می‌گیرند که دارای شکل‌بندی‌های فرهنگی، نژادی، قومی، هویتی و مذهبی متفاوتی هستند. کنش سیاسی و راهبردی هر یک از بازیگران رادیکال، منجر به تحریک گروه‌های مختلف در راستای جدایی از کشور تحت شرایط جنگ می‌شود. بسیاری از دولت‌های همجوار و سوسه می‌شوند تا همسایگان ضعیفشان را غارت کنند، اگر چه احتمال آن وجود دارد که کشور سوم هم عمل متقابل انجام دهد و یا اینکه مشکلات ناشی از شکل‌گیری جنگ داخلی برای سیاست‌های داخلی خودشان به حدی خطرناک و جدی است که می‌بایست برای از میان بردن آنها و خاتمه جنگ از ابزارهای مداخله استفاده نمایند (برزگر، ۱۳۸۶: ۴۵). نشانه‌هایی از منازعه، جنگ داخلی، جابه‌جایی قدرت و جنگ منطقه‌ای را می‌توان در ژئوپلیتیک منازعه مورد ملاحظه قرار داد. اصلی‌ترین ویژگی این حوزه جغرافیایی را باید در شکل‌گیری دگرگونی‌های سیاسی در مقیاس امنیتی و راهبردی دانست. حوزه ژئوپلیتیک منازعه در منطقه کمربند شکننده سائول کوهن قرار دارد. در نقشه شماره ۱ می‌توان حوزه جغرافیایی را مشاهده نمود که از یکسو رقابت‌های ژئوپلیتیکی در آن وجود دارد و از طرفی دیگر، نشانه‌هایی از تضاد هویتی را منعکس می‌سازد (Tahami & Kavianirad, 2013: 17).

در این ارتباط، می‌توان حوزه اتصال لبنان، سوریه، مصر، اسرائیل، عراق و یمن را مورد ملاحظه قرار داد. واقعیت‌های راهبردی نشان می‌دهد که بحران از یک حوزه جغرافیایی به حوزه‌های دیگر منتقل می‌گردد. ذات بسیاری از نشانه‌های بحران رقابت امنیتی و تهدید ژئوپلیتیکی در منطقه به یکدیگر شباهت دارد. در تمامی حوزه‌های جغرافیایی یادشده نشانه‌هایی از تضاد ایدئولوژیک و هویتی مشاهده می‌شود. در بسیاری از محیط‌های منطقه‌ای نقشه شماره ۱ می‌توان چگونگی تبدیل رقابت ژئوپلیتیکی به تضادهای هویتی را مشاهده نمود. چنین فرآیندی منجر به افزایش رقابت و تضاد بازیگران منطقه‌ای تأثیرگذار در روند رقابت‌های ژئوپلیتیکی گردیده است. روند مزبور نشان می‌دهد که جنگ‌های داخلی چگونه گسترش می‌یابد و چگونه جنگ‌های داخلی به جنگ‌های منطقه‌ای منجر می‌گردد. مطمئناً، مشکلات ایجاد شده به واسطه جنگ‌های داخلی جامعه بین‌المللی را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد تا جایی که آن هم در صدد پاسخگویی برمی‌آید. نیروهای مداخله‌گر بین‌المللی و منطقه‌ای در جهت تأمین اهداف هویتی و راهبردی خود تحرک بیشتری را در شرایط منازعه به انجام می‌رساند. آنان مداخلات خود را در قالب ضرورت‌های امنیت منطقه‌ای تبیین می‌نمایند (Sambanis, 2004: 816).

به عبارت دیگر، گزینه اجتناب از شدیدتر شدن مشکلات ناشی از اشاعه جنگ‌های داخلی حتی ممکن است فرایند درگیری نظامی را ایجاد نماید. به عبارت دیگر، مداخلات بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی با این هدف انجام می‌گیرد که می‌تواند به خاتمه جنگ داخلی کمک نماید یا از اعمال خشونت بیشتر در نتیجه جنگ داخلی جلوگیری نماید. در حالی که چنین فرآیندی، تبعات دیگری از جمله درگیر شدن قدرت‌های خارجی، تشدید خشونت، تلفات انسانی و هزینه‌های بیشتر را به دنبال خواهد داشت (سلطانی‌فر، ۱۳۸۶: ۴۲).

۴. نشانه‌های گسترش بحران اجتماعی به تضادهای هویتی در خاورمیانه

محیط ژئوپلیتیکی بیداری اسلامی به حوزه جغرافیایی اطلاق می‌گردد که منازعات هویتی، سیاسی و امنیتی بازیگران در سال‌های بعد از فروپاشی ساختار دوقطبی در آن

گسترش یافته است. در چنین شرایطی می‌توان نشانه‌هایی از کاربرد ابزارهایی را مورد ملاحظه قرار داد که در مرحله اول ماهیت ضدنیرو داشته، در مرحله دوم علیه نیروهای محدودی استفاده می‌شود و در نهایت منجر به گسترش منازعه علیه نیروهای فراگیر اجتماعی می‌شود. از جمله این نشانه‌ها می‌توان به تشدید تضادهای امنیتی دولت و جامعه در بسیاری از کشورهای خاورمیانه دانست که دارای تضادهای هویتی می‌باشند (Metz, 2010: 17).

نارضایتی‌های اجتماعی ناشی از تضادهای قومی، فرهنگی و نژادی در جهان عرب بی‌شمار است. در بسیاری از کشورها، مثل عراق و لبنان، شکاف‌های فرقه‌ای و قومی موجب پیچیده شدن سیاست‌ها و عقاید ضدحکومتی شده است. همان طوری که بیداری اسلامی نشان داد، اعتراض گروه‌های اجتماعی علیه نظام سیاسی و رهبران اقتدارگرا منجر به تثبیت گام اول انقلاب اجتماعی گردید. از سوی دیگر، نارضایتی‌های اجتماعی که منجر به جابه‌جایی قدرت در یک کشور گردید، روند شورش را در کشورهای دیگر تسریع کرد (سیمبر، ۱۳۸۵: ۴۳).

لازم به توضیح است که شورش‌ها عامل اصلی جنگ‌های داخلی نیستند. بعد از شروع نارضایتی در یک کشور، شورش در چهار مسیر متفاوت می‌تواند هدایت شود: ممکن است که مثل مورد بحرین سرکوب شود، یا مانند مراکش از طریق رفرم و اصلاحات، تغییرات محدودی در ساختار سیاسی ایجاد شود. چنین فرایندی در مصر و تونس سرنوشت کاملاً متفاوتی داشت. در مصر و تونس فرایندهای تحول سیاسی منجر به جابه‌جایی قدرت براساس الگوهای دموکراتیک گردید. در هر یک از دو کشور یادشده رؤسای جمهور اقتدارگرا برای مدت طولانی در ساختار سیاسی ایفای نقش می‌کردند. جابه‌جایی قدرت در کشورهای خاورمیانه عموماً با سرعت و هزینه اجتماعی محدودی انجام می‌گیرد. تاریخ سیاسی خاورمیانه نشان می‌دهد که دگرگونی متعاقب دوران‌هایی از اقتدارگرایی سیاسی حاصل می‌گردد. هرگاه نشانه‌هایی از اقتدارگرایی وجود داشته باشد، پیامد آن را باید در قالب جابه‌جایی قدرت و دگرگونی سیاسی دانست. بحران عامل اصلی جابه‌جایی قدرت محسوب می‌شود. در

هر یک از دگرگونی‌های سیاسی خاورمیانه، روندهای گسترش بحران وجود داشته و در زمره عوامل و نیروهای مؤثر بر تصاعد منازعات تلقی می‌شود (دکم‌جیان، ۱۳۷۷: ۶۳).

۱-۴. ناکارآمدی نخبگان در کنترل تحولات بهار عربی

نخبگان کشورهای در حال توسعه نقش مؤثری در روند سیاستگذاری دارا می‌باشند. در کشورهایی همانند مصر، روند توسعه سیاسی تحت تأثیر نظام اقتدارگرا قرار داشته است. بحران‌های اجتماعی، جنگ‌های منطقه‌ای و فرایندهای معطوف به کنش نظام‌های سیاسی اقتدارگرا مانع از شکل‌گیری روند همکاری‌جویانه بین نخبگان سیاسی می‌شود. نخبگانی که از تجربه محدودی در فرایند کنش سیاسی برخوردارند، در دوران بعد از تحولات سیاسی و اجتماعی در شرایط کنش شکننده قرار داشته و از «گزینه بازی پرخطر»^۱ استفاده می‌نمایند (Yadlin & Satloff, 2011).

شکل‌گیری بحران در درون هیئت حاکمه، ناآرامی‌های سیاسی و تصاعد بحران را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. تجربه کشورهای مصر، لیبی و تونس نشان می‌دهد که هرگاه جابه‌جایی قدرت در زمان محدود و شدت گسترده‌ای انجام پذیرد، زمینه برای شکل‌گیری روندهای جدیدی از بحران و منازعه وجود خواهد داشت. به عبارت دیگر، می‌توان تحولات موج دوم اعتراضات اجتماعی در مصر علیه دولت محمد مرسی را معطوف به تضادهایی دانست که در ساختار اجتماعی وجود داشته و در زمان کوتاهی به موج‌های تعارض امنیتی و راهبردی تبدیل گردیده است (هنسن و دیگران، ۱۳۹۰: ۲۲). این امر نشان می‌دهد که اعتراضات اجتماعی و موج‌های اولیه انقلاب‌های سیاسی کشورهای منطقه به‌عنوان کاتالیزوری در جهت گسترش ناآرامی محسوب گردیده و در نتیجه احتمال وقوع جنگ داخلی به محض شروع ناآرامی‌ها را افزایش می‌دهد. در نتیجه چنین فرایندی دو عامل شکل می‌گیرند: اولاً، اختلاف بر سر جانشینی و یا جنگ قدرت بین نخبگان سیاسی به وجود می‌آید. هر یک از گروه‌های

^۱. High Risk Game Option

سیاسی تلاش می‌نماید تا قدرت ساختاری جدید را کنترل نماید. ثانیاً، اراده نخبگان سیاسی برای اعمال قدرت کاهش می‌یابد. (Lischer, 2003: 41).

۲-۴. ناکارآمدی ساختار سیاسی کشورهای خاورمیانه در مدیریت بحران

نظام‌های سیاسی نهادینه‌شده که از کارآمدی ساختاری برخوردارند، عموماً تلاش می‌کنند تا از سازوکارهای کنش کم‌شدت در حل مشکلات و تضادهای سیاسی استفاده نمایند. اگر کشوری در شرایط تهدید امنیتی قرار داشته باشد، گزینه‌های داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی را با یکدیگر پیوند می‌دهد. فرایند تحولات سوریه در سال ۲۰۱۱ و مصر در جولای ۲۰۱۳ بیانگر آن است که ساختار حکومتی از آمادگی لازم برای بهره‌گیری از سازوکارهای مبتنی بر مدیریت بحران برخوردار نمی‌باشد. کشورهایی که در شرایط اقتدارگرایی سیاسی قرار می‌گیرند، عموماً دارای گزینه‌های کلاسیک برای عبور از بحران بوده و تلاش چندانی برای بهره‌گیری از سازوکارهای اجتماعی به انجام نمی‌رسانند (Berman, June 2003:75).

چنین فرایندی را می‌توان در مصر و سوریه مورد ملاحظه قرار داد. هر یک از دو کشور یادشده به این دلیل دچار بحران امنیتی شده‌اند که ساختار سیاسی فاقد سازوکارهای لازم برای کنترل بحران و مدیریت بحران بوده است. زمانی که بحران‌های اجتماعی و امنیتی در قالب ناآرامی عمومی شکل می‌گیرد، هیئت حاکمه به جای اینکه ناآرامی را از طریق سرکوب یا رفرم مهار کند، از گزینه‌های انفعالی بهره می‌گیرد. به عبارت دیگر، دولت مرسی نتوانست در برابر اعتراضات گروه‌های اجتماعی در مصر از گزینه سرکوب یا مقابله استفاده نماید. دولت مرسی در وضعیت کنش انفعالی برای ائتلاف با گروه‌های سکولار و یا سرکوب مخالفین قرار گرفت. در حالی که ارتش مصر بعد از کودتا مبادرت به سرکوب پرشدت نمود. بسیاری از تحلیلگران مسائل خاورمیانه بر این اعتقادند که سرکوب ارتش منجر به مشروعیت‌زدایی از کنش نیروهای نظامی گردید. بسیاری از تحلیلگران بر این اعتقاد بودند که مشروعیت نیروی نظامی از این جهت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که می‌توانست زمینه‌های لازم برای ایجاد ثبات و تعادل سیاسی را فراهم آورد. کشورهایی که در محیط

پرمخاطره امنیتی قرار دارند عموماً نسبت به امنیت و آینده سیاسی خود هیچ‌گونه وقوف و اطمینانی ندارند. در نقشه شماره ۲ می‌توان کشورهای را مشاهده نمود که درگیر نشانه‌هایی از دگرگونی سیاسی، جنگ داخلی، درگیری بین گروه‌های هویتی و شکل‌بندی‌هایی از جابه‌جایی قدرت می‌باشند. در چنین مناطقی نشانه‌هایی از درگیری نظامی بین نیروهای اجتماعی و گروه‌های هویتی وجود خواهد داشت (Garnett, 2005: 68).

۳-۴. گسترش رقابت‌های ژئوپلیتیکی به تضادهای هویتی

اگر دولت مستقر قادر به انجام اقدامات سازمان‌یافته برای مدیریت بحران نباشد و یا اینکه در فضای کنش سیاسی منفعلانه قرار گرفته باشد، در آن شرایط دولت فلج می‌شود، زیرا قادر به انجام واکنش تندی در راستای اعمال محدودیت علیه ناآرامی‌های ایجادشده نخواهد بود. واکنش ارتش نسبت به تحولات سیاسی خاورمیانه نیز ماهیت افراطی و مخاطره‌آمیز داشته است. تحولات مصر را می‌توان به‌عنوان نمادی از کنش بازیگرانی دانست که در ریشه‌های ساختار اجتماعی کشور حضور داشته اما به‌دلیل فرایندهای مبتنی بر اقتدارگرایی از قابلیت و توانمندی لازم برای ایفای نقش و اثرگذاری برخوردار نبوده‌اند (Lutterbeck, 2012: 8).

موضوع قدرت، امنیت و راهبردهای کنش سیاسی بازیگران ارتباط مستقیمی با چنین نیروهایی خواهد داشت. تحولات مصر در جولای ۲۰۱۳ را باید انعکاس نقش آفرینی نیروهایی در ساختار سیاسی و اجتماعی کشورهای دانست که در فرایند تحول و دگرگونی‌های سیاسی قرار داشته‌اند. با وجود آنکه در کشورهای خاورمیانه، چارچوب مشخصی برای نقش دولت در ساختار سیاسی مشاهده نمی‌شود، اما اگر نیروهای سیاسی جدیدی خارج از زیرساخت‌های اجتماعی به ایفای نقش امنیتی مبادرت نمایند، با واکنش فراگیر روبه‌رو خواهند شد (Greenhill & Major, Winter 2006: 11). نظریه‌پردازانی همانند کریک اسنایدر در تبیین تحولات سیاسی کشورهای مختلف بر این موضوع تأکید دارند که: «درگیری‌های آینده عمدتاً معطوف به نقش گروه‌های سیاسی و هویتی درون‌کشوری خواهند بود. گروه‌هایی که برای اعتبار،

افتخار و یا اعاده‌ی قالب‌های هویتی به ایفای نقش سیاسی مبادرت می‌نمایند. چنین نیروهایی از اراده و کارآمدی لازم برای بسیج نیروهای اجتماعی برخوردارند. ادبیات سیاسی چنین نیروهایی در اعاده حقوق اجتماعی از دست رفته قرار دارد. از سوی دیگر می‌توان این موضوع را مورد توجه قرار داد که نیروهای سیاسی رقیب از ادبیات عدالت برای تشدید پیکارها استفاده می‌کنند.» (اسنایدر، ۱۳۸۴: ۴۰۲).

ناآرامی‌ها تا جایی گسترش می‌یابد که بخشی از هیئت حاکمه در قبال آن واکنش نشان دهد. اگر واکنش اولیه رژیم ناشیانه باشد، سرکوب نمی‌تواند تا حد زیادی کارساز باشد. در برخی از موارد همانند یمن و در مقیاس کمتر در لیبی ممکن است که بخشی از گارد ملی قدیمی در راستای جبران نقطه ضعف ساختار نظامی واکنش نشان دهد. انجام چنین اقداماتی منجر به ایجاد تفرقه سیاسی در بین نهادهای سازمانی می‌شود. به‌طور مثال، ارتش در اولین روزهای جولای ۲۰۱۳ تلاش نمود تا روند جدیدی از تلاش سازمان‌یافته برای مقابله با ناآرامی‌های سیاسی را به انجام رساند. واکنش دیپلماتیک ایالات متحده درباره ضرورت عدم مداخله ارتش در فرایندهای کنش گروه‌های معترض مانع از کودتا و یا اقدامات خشونت‌آمیز از سوی ارتش نگردید. ارتش و نیروهای مسلح مصر در دوران بعد از کودتا و در روند بحران اجتماعی مصر از ابزار نظامی بهره گرفتند. چنین رویکردی به مفهوم آن است که نظامیان در خاورمیانه از آمادگی لازم برای اتخاذ تصمیمات با ریسک گسترده برخوردارند. از سوی دیگر نیروهای اجتماعی اخوان‌المسلمین در برابر ارتش به مقاومت دست زد. فرآیند تحولات مصر نشان داد که انقلاب سیاسی بدون توجه به ضرورت‌های دولت ملی، زمینه‌های لازم برای تضادهای ژئوپلیتیکی را فراهم می‌سازد (Buzan, 2004: 41). انجام چنین اقدامی به مفهوم آن است که نیروهای اجتماعی مصر برای مقاومت سیاسی و نیروهای نظامی این کشور برای سرکوب از تجربه تاریخی و آمادگی سازمانی برخوردار می‌باشند. بار دیگر نظامیان برای مدتی طولانی در ساختار سیاسی مصر ایفای نقش می‌کردند. مداخله ارتش در تحولات سیاسی مصر به این دلیل انجام گرفته که چنین نیرویی خود را به‌عنوان ضامن امنیت گروه

های اجتماعی تلقی می‌کند. چنین ادراکی جایگاه خود را در ساختار سیاسی کشورهای منطقه از دست داده است.

مشابه تحولات مصر می‌توانست در ترکیه نیز انجام پذیرد. در حالی که رهبران سیاسی ترکیه از انعطاف‌پذیری بیشتری برای مدیریت بحران برخوردار بودند. در چنین فرایندی، بحران در ترکیه بدون ایفای نقش سیاسی ارتش مهار گردید. حزب عدالت و توسعه در ترکیه به این دلیل توانست ارتش را کنترل و مهار نماید که پشتوانه ساختاری خود در بین نخبگان و گروه‌های اجتماعی را گسترش داده بود. محمد مرسی به دلیل الگوهای کنش یکجانبه و بی‌توجهی به رویکرد سایر گروه‌های تأثیرگذار در حوزه سیاست داخلی و خارجی مصر نتوانست قدرت سازمانی و مشروعیت کنش ساختاری ارتش را کنترل نماید. در نقشه ژئوپلیتیکی خاورمیانه می‌توان حوزه جغرافیایی را مورد ملاحظه قرار داد که رابطه بین انقلاب سیاسی، بیداری اسلامی و درگیری‌های هویتی را نشان می‌دهد. در این حوزه جغرافیایی اخوان المسلمین و سایر نیروهای اسلام‌گرا با گرایشات سیاسی مختلف به ایفای نقش راهبردی مبادرت می‌نمایند. روندهای بعد از تحولات سیاسی در فرایند بهار عربی، تضادهای هویتی را گسترش داد. شکل‌بندی‌های قدرت و امنیت در هر دوران تاریخی تحت تأثیر یکی از مؤلفه‌های تاریخ‌ساز تلقی می‌شود. در نقشه ژئوپلیتیکی خاورمیانه می‌توان نشانه‌هایی از اثربخشی مؤلفه‌های هویتی در کنش اجتماعی و منازعاتی را مورد ملاحظه قرار داد که منجر به جنگ داخلی و ستیزش منطقه‌ای می‌گردد. برخی از نظریه‌پردازان همانند ویلیام بیمن و استفان والت بعد از حوادث جولای ۲۰۱۳ مصر بر این موضوع تأکید داشته‌اند که اگر ساختار نظامی، اطلاعاتی و امنیتی مصر دخالت گسترده‌ای را در سوریه به انجام نمی‌رساند، شرایط بحرانی در مصر قابل کنترل بود. به همین دلیل است که کنش راهبردی ارتش در مصر ماهیت تناقض‌آمیز پیدا کرده است. از یک‌سو، ساختار سیاسی در شرایطی قرار گرفت که اگر ارتش و نیروهای مسلح مصر در فرایند کنترل اعتراضات ایفای نقش نمی‌کرد، در آن شرایط امکان تصاعد بحران وجود داشت. از سوی دیگر، نقش سیاسی ارتش مصر

به خشونت گسترده‌ای منجر گردید که زمینه برای ظهور سازوکارهای جدید کنش سیاسی گروه‌های اجتماعی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود (Horowitz, Winter 2010: 73).

مداخله ارتش در تحولات سیاسی مصر به این دلیل منجر به خشونت‌های گسترده گردید که زمینه برای افزایش مطالبات گروه‌های اجتماعی در کشورهای مختلف خاورمیانه به وجود آمده و به این ترتیب نیروهای سیاسی تمایل چندانی برای پذیرش سازوکارهای خشونت‌آمیز نخواهند داشت. برخی از نظریه‌پردازان بر این اعتقادند که اگر ارتش مصر قادر به کنترل شرایط بحرانی از طریق سازوکارهای سیاسی نشود، در آن شرایط زمینه تصاعد بحران امنیتی در داخل مصر و گسترش آن به سایر حوزه‌های جغرافیایی وجود خواهد داشت (Richard, 2012: 17).

۴-۴. ظهور کشورهای ناکام و گسترش منازعه منطقه‌ای

استیون متز^۱ می‌گوید که این درگیری‌های به احتمال بسیار زیاد در گروهی از کشورها یافت خواهند شد که وی آنها را کشورهای «رده سوم» می‌نامد. رده اول متشکل از کشورهای غربی است که غالباً از دولتی با ثبات برخوردار بوده و کم و بیش از قوانین و اصول نظام بین‌الملل تبعیت می‌کنند. رده دوم کشورهایی را دربرمی‌گیرد که در حاشیه کشورهای رده اول قرار داشته و در داخل سرزمین خود با بحران دوره‌ای مواجه‌اند. رده سوم از «کشورهای ناکام» یا حکومت‌ناپذیر تشکیل می‌شود. این کشورها به صورت مداوم درگیر بحران، مناقشه و هرج و مرج هستند، چرا که حکومت‌ها «ناتوان بوده» و «گروه‌های محلی» یا «جنگ سالاران» منطقه‌ای کنترل بخش‌هایی از سرزمین این کشورها را از کنترل دولت‌های مرکزی خارج می‌کنند (Metz, 1995: 9). یکی از ویژگی کشورهای ناکام^۲ آن است که از یک سو احتمال بهره‌گیری از قدرت نظامی برای حل موضوعات سیاسی وجود دارد. از طرف دیگر می‌توان نشانه‌هایی را مورد توجه قرار داد که به موجب آن هرگونه سرکوب نظامی با واکنش گروه‌های اجتماعی و حتی بازیگران بین‌المللی همراه خواهد شد. سرکوب شهروندان مصر در جولای ۲۰۱۳ توسط ارتش به این دلیل انجام گرفت که هرگونه

^۱ Steven Metz

^۲ Failed States

عقب‌نشینی ارتش در ایجاد ثبات سیاسی، به‌عنوان شکست کودتا تلقی می‌شد (Tabler, 2011: 72).

نظریه پردازان امنیتی با رویکرد رئالیستی بر این اعتقادند که سرویس‌های اطلاعاتی و نظامی در زمانی که عقب‌نشینی می‌کنند، شدیدترین شکل فلج شدن نظام‌های سیاسی درگیر بحران رخ می‌دهد. بنابراین نیروهای نظامی تلاش می‌کنند تا از سازوکارهایی همانند سرکوب استفاده نمایند. نگرش دیگری در این ارتباط وجود دارد که اعتقاد دارد هرگونه انفعال در ساختار سیاسی برای سرکوب گروه‌های اجتماعی منجر به تصاعد بحران می‌شود (هنسن و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۳۵).

براساس چنین نگرشی، اگر سرویس‌های امنیتی نتوانند بحران اجتماعی را کنترل نمایند، در این شرایط بازیگران شورشی از موفقیت بیشتری برخوردار می‌شوند. احتمال دارد که در برخی از کشورها، ارتش به دلایلی وارد عمل نشود چرا که افسران معتقدند که جریان‌های سیاسی در ضدیت با رژیم حاکم به جنبش درآمده‌اند، دلیل دیگر عدم توافق ارتش در زمینه عکس‌العمل مناسب است، یا به دلیل ارز-ش‌های مشترکشان مبنی بر اقدام در راستای حمایت از شهروندان، نظامیان تمایلی به کشتن شهروندان ندارند. با این وجود، اگر رژیمی از ابتدای امر تصمیم به استفاده از زور بگیرد و تعداد زیادی از شهروندان را قتل عام کند، تداوم انقلاب بدون حمایت‌های خارجی خیلی دشوار خواهد بود. در کشور سوریه، حمایت بازیگران بین‌المللی از اپوزیسیون منجر به تداوم بحران گردیده است (Horowitz, 2010: 68).

۵-۴. بحران هویت و تبدیل رقابت منطقه‌ای به جنگ داخلی

جنگ داخلی در کشورهایی شکل می‌گیرد که تضاد بین نخبگان سیاسی، گروه‌های اجتماعی و لایه‌های تأثیرگذار در معادله قدرت افزایش می‌یابد. جنگ داخلی حاصل ناکارآمدی نهادهای اجتماعی برای مدیریت نظام سیاسی تلقی می‌شود. از سوی دیگر باید این موضوع مورد تأکید قرار گیرد که جنگ‌های داخلی منجر به تغییر جوامع می‌شود. گاهی، جنگ فرصتی را برای تقویت حکومت فراهم می‌کند. در راستای موثر واقع شدن جنگ، نظام‌های سیاسی منابع مالی خود را در جهت تثبیت ساختار

قدرت به کار می‌گیرند. در این فرایند آنان می‌توانند ارزش‌های جدیدی را برای نظام سیاسی تولید نموده و آن را به‌عنوان زیربنای ایدئولوژیک کنترل شهروندان قرار دهند (Hegghammer, Winter 2010: 71). چنین سازوکارهایی منجر به ارتقاء قابلیت‌های ساختاری و نهادی نظام سیاسی می‌گردد. اگرچه برخی از نظریه‌پردازان اعتقاد دارند که جنگ داخلی منجر به تضعیف نظام سیاسی می‌شود، اما باید این موضوع مورد تأکید قرار گیرد که اگر دولت‌ها بتوانند بر معادله بی‌ثباتی سیاسی از طریق سازوکارهای نظامی غلبه نمایند، قابلیت‌های ساختاری بیشتری برای آنان تولید می‌شود. از سوی دیگر، شکست‌های نظامی منجر به تضعیف ساختار قدرت در کشورهای مختلف می‌گردد. کشوری که در معرض تهدید نیروهای شبه‌نظامی قرار می‌گیرد، اگر قادر به کنترل منازعه نباشد، عملاً زمینه‌های تبدیل جنگ داخلی به جنگ منطقه‌ای را به‌وجود می‌آورد (AlJazeera, 2011: 3).

به‌عبارت دیگر، چنین نیروهایی نسبت به گروه‌های میانه‌رو، همان طوری که ویلیام فالکنر به مردمان جنوب آمریکا گفت: «گذشته نمرده است، حتی عبور هم نکرده است»، دارای ابهام می‌باشند. گروه‌های میانه‌رو بخشی از تاریخ سیاسی-کشورهای خاورمیانه است که هنوز فرصت مناسبی برای ایفای نقش سیاسی پیدا نکرده‌اند. جوامعی که درگیر جنگ‌های قومی و مذهبی‌اند می‌توانند قومیت و مذهب را قوی‌تر کنند. همانندی و تضاد بین گروه‌های اجتماعی را ایجاد نمایند و موجب پیوند مردم با ارزش‌های دیگری شوند که آن را در کشور تا به حال تجربه نکرده‌اند. همچنان که جنگ ادامه می‌یابد، امکان ظهور رهبران جدید فراهم می‌شود. در بسیاری از موارد، رهبران نوظهوری که جامعه را بسیج می‌کنند، فرماندهانی هستند که نخبگان سستی و شخصیت‌های سیاسی را برکنار کرده‌اند (Metz, 2010: 34). در این مقطع زمانی به جای اینکه قدرت از سرچشمه‌های شهرت سیاسی یا قابلیت‌های فنی جاری شود، به‌قول مائوتسونگ از لوله تفنگ جاری می‌شود. جنگ‌های داخلی غالباً تکرار شونده بوده و دگرگونی‌هایی را در ساختار سیاسی ایجاد می‌کند. هر جنگ داخلی می‌تواند معادله قدرت را به‌گونه‌ای تغییر دهد که زمینه را برای جنگ‌های

داخلی در سایر کشورهای به وجود آورد. به همین دلیل است که می‌توان معادله انتقال جنگ داخلی به جنگ منطقه‌ای را انعکاس کنش سیاسی بازیگران هیجانی در جامعه سیاست‌زده دانست (Yadlin & Satloff, 2011).

بر مبنای بسیاری از مطالعات تقریباً در هر ۵ سال نیمی از جنگ‌های داخلی تکرار می‌شوند. وقتی که کشوری از منابع طبیعی ارزشمندی مثل الماس، طلا و یا نفت برخوردار است و از سوی دیگر هیچ‌گونه کنترلی برای تنظیم معادله قدرت عادلانه وجود ندارد، به‌گونه‌ای که منابع اقتصادی چنین جوامعی به راحتی قابل چپاول کردن است، احتمال بازگشت جنگ داخلی افزایش می‌یابد. در چنین شرایطی است که نیروهای اجتماعی نسبت به مطلوبیت جنگ داخلی وقوف پیدا می‌کند. جنگ داخلی را عاملی برای تأمین منافع ویژه و کسب اعتبار سیاسی برای کنترل منابع اقتصادی می‌دانند. کشورهایی که در زمره واحدهای سیاسی رانتیر قرار دارند و یا اینکه در موقعیت ژئوپلیتیکی ویژه‌ای قرار می‌گیرند، آمادگی بیشتری برای جنگ داخلی در شرایط تضادهای هویتی دارند.

نتیجه‌گیری

کاربرد خشونت و فرایندهای کنش هویتی منجر به تغییر در معادله سیاسی قدرت می‌شود. فرایندهای کنش اجتماعی براساس معادله هویتی که به درگیری نظامی منجر می‌شود، زمینه‌ساز ظهور جنگ‌های منطقه‌ای و منازعات سیاسی پایان‌ناپذیر در خاورمیانه گردیده است. در برخی از کشورها همانند سوریه و عراق نشانه‌هایی از جنگ داخلی مشاهده می‌شود. بحران در یمن، بحرین و لبنان در حال گسترش است. چنین روندی نشان می‌دهد که تباهی سیاست‌ها در شرایط درگیری نیروهای اجتماعی در جنگ داخلی به وجود می‌آید. کنش بازیگران در فرایند بیداری اسلامی ماهیت هویتی دارد. در حالی که بخشی از سازوکارهای کنش بازیگران در روند تصاعد بحران حوزه بیداری اسلامی مربوط به جایگاه و نقش قدرت‌های بزرگ در فرایندهای تحول سیاسی و امنیت منطقه‌ای خواهد بود. براساس نگرش باری بوزان، هرگاه هویت و قطبیت بایکدیگر پیوند یابند زمینه تسری بحران از یک حوزه

جغرافیایی به سایر عرصه‌های ژئوپلیتیکی فراهم خواهد شد. گسترش بحران در خاورمیانه به ویژه در حوزه ژئوپلیتیکی ایران، مطلوبیت‌های راهبردی آمریکا را افزایش می‌دهد. چنین فرآیندی در قالب گزینه «جنگ نیابتی» و «جنگ کم‌شدت» شکل گرفته است. فرآیند تسری منازعات داخلی به جنگ‌های منطقه‌ای را می‌توان در قالب «نظریه هویت و قطبیت» تبیین نمود. ماهیت جنگ‌های منطقه‌ای در شرایط موجود متفاوت از جنگ‌های کلاسیک است. اگرچه هم‌اکنون هیچ‌گونه منازعه نظامی بین ایران و عربستان مشاهده نمی‌شود، اما گروه‌های هویتی و کارگزاران عملیاتی چنین بازیگرانی در محیط منطقه‌ای به منازعه پایان‌ناپذیری مبادرت می‌نمایند. نشانه‌هایی از «جنگ‌های نیابتی»^۱ وجود دارد که آثار آن را می‌توان در ارتباط با محیط منطقه‌ای خاورمیانه مشاهده نمود. بنابراین منازعات داخلی در کشورهای منطقه‌ای زمینه رویارویی ژئوپلیتیکی بازیگران منطقه‌ای در چارچوب جنگ‌های نیابتی و نشانه‌هایی از جنگ کم‌شدت را فراهم می‌سازد. علت شکل‌گیری بحران، تضادهای امنیتی و رقابت‌های ژئوپلیتیکی منازعه‌آفرین را می‌توان در فضای هویتی و اجتماعی خاورمیانه جستجو کرد. منطقه‌ای که دارای تضادهای تاریخی بنیادین بوده و هر گروه مذهبی برای خود نشانه‌هایی از مشروعیت سیاسی را بازتولید می‌کند. منطبق تحولات اجتماعی و سیاسی در کشورهای حوزه بیداری اسلامی را موضوعات هویتی تشکیل می‌دهد. زمانی که مؤلفه‌های هویتی ظهور پیدا کردند، آثار آن را می‌توان در افزایش تحرک بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی مشاهده نمود. تحرک بازیگران منطقه‌ای در خاورمیانه، دال‌های گفتمانی شناور را افزایش داده است. هرگاه دال مرکزی در اندیشه‌های هویتی و قالب‌های گفتمانی به دال‌های شناور رقیب تبدیل شود، در آن شرایط رقابت‌های سیاسی و امنیتی زمینه شکل‌گیری بحران‌های هویتی و جنگ داخلی را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد.

^۱ Proxy War

منابع

الف - فارسی

- ابراهیم، فواد (۱۳۸۷)، «شیعیان عربستان»، ترجمه سلیمه دارمی، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر. تهران.
- ابوطالبی، مهدی (۱۳۸۴)، «نقش فرهنگ سیاسی شیعه در انقلاب اسلامی» قم: مجله معرفت، شماره ۹۸.
- احمدی، سید عباس (۱۳۸۶)، «جغرافیای شیعه؛ نگاهی به پراکنش جغرافیایی شیعیان»، تهران: نشریه جام هفته، سال نهم، شماره ۳۸۲، مرداد ۱۳۸۶.
- اسنایدر، گریک، (۱۳۸۴)، «استراتژی و امنیت معاصر»، ترجمه حسین محمدی‌نجم، تهران: انتشارات دانشگاه امام حسین(ع).
- امرابی، حمزه (۱۳۸۳)، «انقلاب اسلامی ایران و جنبش‌های معاصر»، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- برزگر، کیهان (۱۳۸۶)، «سیاست خارجی ایران در عراق جدید»، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- حشمت زاده، محمداقبر (۱۳۸۷)، «تاثیر انقلاب اسلامی ایران بر کشورهای اسلامی». تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- دکمجان، هرایر، (۱۳۷۷)، جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب، ترجمه حمید احمدی، انتشارات کیهان.
- سلطانی‌فر، محمدحسین، (۱۳۸۶)، ریشه‌ها و تاریخچه اصول‌گرایی در مصر، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- سیمبر، رضا (۱۳۸۵)، «ژئوپلیتیک و مذهب در نظام بین‌الملل؛ راهبردها و تحولات»، فصلنامه بین‌الملل ژئوپلیتیک، سال دوم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۸۵.
- شجاعی زند، علیرضا (۱۳۷۶)، «مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین»، تهران: موسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان.
- نیاکویی، امیر، (۱۳۹۱)، کالبدشکافی انقلاب‌های معاصر در جهان عرب، تهران: نشر میزان.
- هنسن، برت و پتر تافت و آندرس ویول، (۱۳۹۰)، راهبردهای امنیتی و نظم جهانی آمریکایی، ترجمه امیر نیاکویی و احمد جانسیز، اداره چاپ و انتشارات دانشگاه گیلان.

ب - انگلیسی

- AlJazeera (2011), "The Syrian Revolution: Possibilities for what lies ahead", **Afro-Middle East Centre**, May11.
- Bassiouney, Richard, (2012), "Politicizing Identity", **Discourse and Society**, Vol. 23, No.2.
- Berman, Sheri (June 2003), "Islamism, Revolution and Civil Society", **Perspectives on Politics**, Vol. 1, 261.
- Buzan, Barry (2004), "The Roots of Muslim Age", **Atlantic Monthly**, Vol. 22, No. 1.

- Byman, Daniell and Kenneth M. Pollack (2007), **"Things Fall Apart: Containing the Spillover From an Iraqi Civil War"**, Brookings.
- Darius Nazemroaya, Mahdi (2011), **"War with Syria, Iran and Lebanon in the Works?"**, Voltairenet.org, June 17.
- Fearon, James D (2005), "Primary Commodity Exports and Civil war", **Journal of Conflict Resolution**, Vol. 49, No. 4, 483-507.
- Garnett, John (2005), **"Limited war"**, in John Baylis et al, **contermporary strategy: Theories and Policies**. London: Croom Helm.
- Greenhill, Kelly and Solomon Major (Winter 2006), "The Perils of Profiling: Civil war Spoikrs and the Collapse of Inter National Peace Accords", **International Security**, vol. 31, 7-20.
- Haass, Richard (2005), **"Regime Change and its limits"**, in <http://www.foreignaffairs.org>.
- Hafeznia, Mohammad Reza, (2011), "A Theoretical Model for Evolution of Geopolitical Region", **Geopolitics Quarterly**, Volume. 7, No.4, Winter.
- Hegghammer, Thomas (Winter 2010), "The Rise of Muslim Foreign Fighters", **International Security**, Vol. 35, No. 4, 53-94.
- Horowitz, Michael (Winter 2010), "Nonstate Actors and the Diffusion of Innovations: The Case of Suicide Terrorism" **International Organization**, Vol. 64.
- Lischer, Sarah (2003), "Collateral Damage: Humanitarian Assistance as a Cause of Conflict", **International Security**, Vol. 28.
- Lutterbeck, David, (2012), "Arab Uprisings, Armed Forces, and Civil Military Relations, **Armed Forces & Society**, Vol. 1, No. 1
- Marx, Daniel (2011), **"Syria: A turning point for the Arab Spring?"** In Observatorio Electoral, May 18.
- Reynolds, Dean (2011), **"Syria unrest presents dilemma for Iran"**, in CBS News, March 25.
- Sambanis, Nicholas (December 2004), "What Is Civil War? Conceptual and Empirical Complexities of an Operational Definition", **Journal of Conflict Resolution**, Vol. 48, 814-58.
- Shadid, Anthony (2011) "Syrian Elite to Fight Protests to the End", **New York Times**, May 10.
- Tabler, Andrew (2011) "The Degrading of Syria's Regime", Council on **Foreign Relations**, June 14.
- Tahami, Morteza & Morad Kavianirad, (2013), Gorpoltical Imagination of Global Governance in Ancient Persia, **Geopolitics Quarterly**, Volume. 9, No. 3, Autumn.
- Tenet, George (2000), **"Assymetrical Threat After Cold War"**, Washington D.C: Central Intelligence Agency Press.
- Walter, Barbara (Winter 2006), "Information, Uncertainty and the Decision to Secede, **International Organization**, Vol. 60, 105-36.

Weiss, Michael and Hannah Stuart (2011), "The Syrian opposition: Political analysis with original", **Foreign Policy**, May 04.
Yadlin, Amos and Robert Satloff (2011), "**Syria: The Case for 'The Devil We Don't Know'**", The Washington Institute for Near East Policy, May 19.



تسری رقابت‌های ژئوپلیتیکی به تضادهای هویتی
در خاورمیانه